

اشاره‌ای بر «سرزمین هرز»

«سرزمین هرز» الیوت نمودار نومیدی، بدگمانی و خلاء فکری و روحی سالهای پس از جنگ جهانی اول است. و نمودار نابسامانی سرگشتگی، و پوچی تمامی عصر ماست. و نیز آئینه نفرینی است که بر سرانسان قرن سایه افکنده است. «سرزمین هرز» زندانی است که در چهار دیواری خشکی و سترونی آن‌ها مردم این عصر محکوم بزوالیم، همچنان که «تایریسیاس»، و همچنان که «مادام سوساستریس» با «دستی ورق شریب» و همچنان که «سیبیل کومی»* در قفس. قفس «سیبیل کومی» یک بطری است، چه او نیز همچون تیتونوس پسر لئومدون پادشاه تروی و محبوب ایوس - الهه سحرگاه - از خدایان خواسته‌است تا به او عمر جاودان ارزانی دارند اما طلب جوانی جاودان را از یاد برده‌است، و خدایان نیز به او عمر جاودان ارزانی داشته‌اند اما در قالبی که روز بروز خردتر و چروکیده‌تر میشود و محکوم است تا عمرش را در قفسی کوچک بسراورد** و آنچه «سیبیل» در پیش گفتار سرزمین هرز بر زبان می‌راند: «می‌خواهم بمیرم»، زبان حال ما مردمان «سرزمین هرز» است.

اما در «سرزمین هرز» جسم نمی‌میرد. جسم در نوعی استحاله به چیزی دیگر، خرد و چروکیده، یا همچون در آواز «آریل» در «طوفان» شکسپیر، بچیزی غریب و فاخر بدل می‌شود. در «سرزمین هرز» روح است که می‌میرد. «مرگ در آب» مرگ روح است. همچنانکه مرگ در خاک مرگ جسم و زایش دوباره روح. مرگ در خاک مظهر رستاخیز مسیح است از گور و نیز مظهر زایش روح خدائی است که در آئین کشت مذاهب باستانی در خاک دفن می‌شد تا بهنگام بهاران خاک را دوباره بارور سازد. و این پدیده‌ای است که در «سرزمین هرز» دیگر اتفاق نمی‌فتد. لاشه‌ای که «استتسون» سال پیش در باغش کشت کرده‌است جوانه زدن آغاز نمی‌کند و امسال گل نخواهد داد. سرمای ناگهانی بسترش را

* - sibyl هادرمیتولوژی یونان و رم زنان نبی و پیشگویی بودند که هر کدام

به گوشه‌ای از جهان باستان منسوب بودند.

** - گویا سرانجام «تیتونوس» بدست «ایوس» به ملخی بدل شد.

آشفته است. به بیان دیگر در «سرزمین هرز» مظهر قربانی (قربانی مسیح، یا قربانی خدای مدفون، یا قربانی جنگ) باروری و زایشی پدید نخواهد آورد. «سرزمین هرز» روایتی بمعنای خاص کلمه نیست. بل همچون «دوزخ» دانته، یا «بهشت گذشته» میلتنون نوعی تشبیل Allegory است. توده‌ایست بهم آمیخته از وصف، گفتگو، اندیشه و تداعی معانی که در قالب افسانه «جام مقدس» Holy Grail و افسانه‌های مشابه آن در مذاهب باستانی ریخته شده است. خود الیوت در یادداشتی بر حاشیه «سرزمین هرز» اشاره کرده است که بخش عمده‌ای از میتولوژی و Imagery «سرزمین هرز» را از کتاب خانم مرحوم «جسی. ل. وستون» *Jessie L. Weston (1920) From Ritual Romance* گرفته است. کتاب تبعی است در منابع انسانی و مذهبی افسانه جام مقدس. جان کلام در افسانه‌های باستانی آن بود که زمانی سلطانی بنام «سلطان ماهی گیر» بنحوی اسرارآمیز در دستگاه تناسلی خود آسیب دید و عقیم شد، و سرزمینی که او بر آن فرمان میراند نیز دستخوش خشکی و سترونی گشت تا آنکه سلحشوری* از راه دور رسد و او را شنا بخشد. در این داستانها وسیله شفا ظرفی معجز آسا بود که در افسانه‌های گونه‌گون شکل‌های گونه‌گون می‌گرفت و گاه به جام و نیزه‌ای مانند می‌شد.

این داستان رابطه نزدیکی با آئین کشت و باروری مذاهب باستانی چندی داشت و مانند بسیاری از مظاهر دیگر این مذاهب در مسیحیت راه یافت و با جشن‌های رستاخیز و نوزائی Rebirth مسیحی (مانند عید پاک که رستاخیز مسیح بود از گور پس از مصلوب شدن و مدفون گشتن بدست اصحابش) درهم آمیخت و سپس در ماجراهای عصر آرتور و قرون وسطی جذب شد. در این افسانه‌ها جام باستانی با جام مقدسی که مسیح در آن «شام آخر» با اصحابش نوشیده بود یکسان شد. * در تمثیل‌های باستانی جام و نیزه مظاهر آلات تناسلی بودند اما افسانه‌های مسیحی از آنها تقدس و پاکی مراد کردند. الیوت از آن رو که گذشته از مسیحی بودن یک کلاسیسیست است هنگام بکار بردن این مظاهر هم مفاهیم مذهبی و هم مفاهیم جنسی آنها را در نظر دارد.

در افسانه‌های جام مقدس سلحشوری که در پی شفای سلطان مجروح (یوسف سلطان آریماثیا *King Joseph of Arimathea*) بر می‌آید می‌بایست عذاب‌های عظیم جسم و روح را تاب بیاورد تا به «نمازخانه، پرخطر» در میان «سرزمین هرز» رسد. در آنجا او باید از عظیمترین امتحان خود سربلند بیرون آید، سپس

* مراد از کلمه سلحشور در اینجا کلمه *knight* در انگلیسی یا شوالیه در زبان فرانسه است که مظهر پاکی و درستی بود.

** - در افسانه‌های قرون وسطی آمده است که جام مقدس به انگلستان آورده شد ولی هنگامی که نگهداران آن ناپاک شدند ناپدید شد. سلحشوران میزگرد «آرتور» یکی پس از دیگری بجستجوی آن برآمدند اما تنها سه تن از آنها، پرسیوال *Percival* گالاها *Galahad* و *Bars* یا بروایتی گاوین *Gawain* توانستند بیدار دوباره جام نائل آیند.

به قلعه سلطان برسد ، او را شفا بخشد ، و سرشاری و باروری روح و روان را به سرزمین و مردم آن باز گرداند .

در «سرزمین هرز» الیوت قهرمان اصلی شعر یا *Protagonist* همین سلحشوری است که در پی شفای سرزمین هرز است . مردی است کهرنجور و خستگی ناپذیر در پی رستگاری است ، و درخشکی و سترونی سرزمین هرز ، بانگ نارسایش که ، هان ، پسرانسان ، «چه شاخه هائی از این مزبله سنگلاخ می‌رویند» جان داستان است .

«سرزمین هرز» با یادبودی از بهار و عشق جوانی گشایش می‌یابد . مادام «سوساستریس» پیشگوی شهیر ، حوادث بعدی داستان را پیشگویی می‌کند . قهرمانان توسط دست ورق آسمانی «تاروت» *** معرفی می‌شوند ، نقش های خود را بعهده می‌گیرند و بازی می‌کنند ، و پرده بر صحنه خشک و هراس‌انگیز بخش پنجم شعر فرو می‌افتد .

مادام سوساستریس و قهرمانانی که توسط دست ورق او معرفی میشوند هر کدام مظهر نوعی دنیویت *Secularisation* و بی‌ایمانی هستند که از پدیده های قرن ما می‌باشند .

بخش دوم شعر با توصیف‌ها و اشاراتی از شکسپیر ، «اوید» ، «میلتون» و «ویرژیل» آغاز می‌شود . زنی دولتمند و دل‌مرده را می‌بینیم که در میان زینت های پرشکوه اطلاق تنها و بی‌حوصله برپوچی و خلاء زندگی اندیشه می‌کند . این بی‌حوصلگی زیاده از حد ، از «تم» های برجسته شعر است . تقریباً در سراسر شعر بی‌حوصلگی جای عشق را گرفته است . قهرمانان «سرزمین هرز» صرفاً از سرب‌بی‌حوصلگی ، یا شاید برای گریز از آن به اعمال جنسی تن درمی‌دهند . سپس صحنه‌ای در یکی از میخانه های لندن نشان داده میشود که در آن زنی پر گوداستانی از يك ازدواج بی عشق و امید ، و خیانت و سقط جنین را بازگو می‌کند . این صحنه از زندگی بی‌عشق و امید طبقات محروم نشان از همان نثرینی دارد که بر زندگی زن دولتمند سایه افکنده است و زینت های عتیقه و باشکوهی که زن دولتمند را محصور کرده‌اند یادآور شکوه گذشته‌ای هستند که دیگر در «سرزمین هرز» یافت نمی‌شود . در این قسمت الیوت همواره دونهایشنامه از «توماس دیدلتون» نمایشنامه نویس قرون شانزدهم و هفدهم میلادی را در پیش نظر دارد : یکی «يك دست شطرنج» و دیگری «زنان از زنان پرهیزید .» در داستان این نمایشنامه دومی بیوه‌زنی را سرگرم نگه‌میدارند و در همان هنگام در اطاق دیگر از عروس

*** - دست ورق «تاروت» دست ورقی آسمانی *Prophetic* است که آنرا در مصر باستان برای پیشگویی طغیان رود نیل بکار می‌بردند . این دست ورق همچنین با افسانه های جام مقدس دارای شباهت ها و روابط نزدیکیست . چهارخال آن که عبارتند از جام ، نیزه ، بشقاب و شمیر ، سمبل هائی هستند که در افسانه های جام مقدس یافت می‌شوند . «مرد حلق آویز شده» با «مرد مصلوب» قابل تلیق است . و نیز شباهت های بسیار دیگری نیز هست .

او هتك ناموس میکنند . این هتك ناموس ، این ازاله بکارت جسمی و روحی ، ماجرائی است که درحقیقت در سرتاسر شعر ، وازکران تا کران «سرزمین هرز» جریان دارد و مظهر آن ، نوای بلبل ، (که اشاره ای است برماجرای هتك ناموس فیلومل) سرتاسر سرزمین را پر کرده است .

دربخش سوم : «موعظه آتش» ، دومعناى سمبوليك آتش بکاررفته است ، آتش مظهر سرشاری روحی و آتش نابودکننده شهوت . اما آتش عنق بچشم نمیخورد . رود «تمز» که در «سرودزفاف» اسپنسر ، محمل آوازهای عاشقانه بود اینك صحنه عشق های ارزان قیمت است . شهوت و بغل خوابی جای شور و عشق را گرفته است . عشق بوسیله تجارت نوعی دلالی بدل شده است . دراین بخش مراسم پاشستن درشعر پارسیفال «ورلن» که صحنه ای نمودار بیگناهی و وقف نفس است و آواز دسته کر کودکان دراپرای «واگنر» که با يك تصنيف كمدي و صحنه ای هجوآمیز از میتولوژی کلاسیك تداعی می شود ، بمنظور همان مقایسه و تضادی آورده شده است که در سرتاسر چشم بچشم می خورد .

قسمت چهارم شعر تقریباً ترجمه دقیق بند آخر یکی از اشعار پیشین الیوت است که بنام *Dans le Restaurant* و بزبان فرانسه گفته شده است . این قسمت تقریباً نوعی خلاصه قسمت های دیگر شعر است . خود الیوت اشاره کرده است که آقای یوجنیدس به «فلباس» بدل می شود و خود «فلباس» با «فردیناند» شاهزاده ناپل یکی می شود و سیر و سیاحت همگی آنها بهمرگ می انجامد .

قسمت پنجم شعر می رساند که جام مقدس بدست نمی آید ، درصحنه هراس انگیز و سوزان و خشکی که دراین بخش تصویر شده است آب که سرچشمه حیات ، وسیله باروری ، پاك کننده و زداینده ، خنك کننده و عطش بخش است یافت نمیشود و تنها صخره بچشم میخورد . و سرانجام هنگامی که قهرمان شعر به «نمازخانه پرخطر» می رسد تنها صدای خروس را می شنود که مظهر خیانت و عهدشکنی است . دراینحال رعد می غرد و سه کلید رستگاری را نام می برد : ایثارکن ، همدردی کن ، مسك نفس کن . این کلمات سانسکریت نه تنها از آن روبکار میروند که تقلید بانك رعد هستند ، بلکه شاید از آن رو که سانسکریت زبان برخی از مذاهب باستانی بود که برگرد آئین و مراسم باروری خاك دور می زدند .

اما از آن رو که روح و اراده در «سرزمین هرز» مرده است ، رعد با باران همراه نیست ، و کلام رعد از عنایت رستگاری بر «سرزمین هرز» باز می ماند . «سلطان ماهیگیر» پشت بردشت بی آب و گیاه می نشیند و ماهی میگیرد و بر آن می اندیشد که لااقل زمینهایش را مرتب کند ، پل لندن فرو می ریزد ، و قهرمان شعر (پروتاگونیست) بامید آرامشی که از حد تصور بیرون است دعا می کند .

بهمن شعله‌ور